

## از فعالیت نفس در نظر صدرا تا خلاقیت عقل در نظر کانت

دکتر منوچهر صانعی

دانشگاه شهید بهشتی

### چکیده:

نفس در فلسفه افلاطون به عنوان جوهر مجرد یا غیر مادی تعریف شده و در کنار تجرد آگاهی و فعالیت نیز از صفات ذاتی به حساب آمده است؛ لذا جوهر نفس به عنوان جوهر روحانی (غیر مادی) در مقابل ماده با سه صفت ذاتی متمایز شده است. نفس در مقابل جسمانیت ماده، مجرد؛ در مقابل تیرگی آن، آگاه؛ و در مقابل لختی و انتقال آن (خاصیت اینرسی ماده) فعال است. فعالیت نفس در کنار دو صفت دیگران تاریخ ۲۵۰۰ ساله - از زمان افلاطون تا امروز - منشأ شکل‌گیری تاریخ و تأسیس تمدن بوده است. در این مقاله، نظر دو فیلسوف متمایز در دو فرهنگ اسلامی و غربی، یعنی ملاصدرا و کانت، در مورد فعالیت نفس یا خلاقیت عقل مورد بحث واقع شده است. در نظر کانت عقل به عنوان عالی‌ترین قوهٔ نفسانی در دو حوزهٔ نظری و عملی تمدن بشری را سامان داده است.

واژگان کلیدی: نفس، عقل، فعالیت، خلاقیت، آگاهی، اینرسی، معقولیت، آفرینش، فطری،

اکتسابی، پیشینی.

\*\*\*

مقارنت و همزمانی بعضی رویدادهای تاریخی در مکان‌های مختلف گاهی چنان خلاف انتظار و غیر منتظره است که حیرت انسان را در مورد روح تاریخ برمی‌انگیزد و این معنا و مفهوم را به ذهن القامی‌کنند که گویی یک روح آگاه طبق یک برنامه از پیش تعیین

شده بر تاریخ حاکم است: بنا بر شواهد تاریخی لایبنتیس و نیوتن بدون اطلاع از کار یکدیگر با حدود چهار سال فاصله حساب انتگرال را کشف (یا اختراع) کردند.

تقسیم قضایا به تحلیلی و تألیفی که از اکتشافات مهم فلسفی در عصر جدید است در فلسفه دکارت تأسیس شد، در فلسفه لایبنتیس گسترش یافت و در فلسفه کانت به نتایج عظیم فلسفی رسید. اما همزمان با کشف این تمایز در اصول فلسفه دکارت در قاره اروپا، تقسیم قضایا به اولی ذاتی و شایع صناعی در فلسفه ملاصدرا نیز انجام گرفت، تقسیمی که شباهت تام و تمام به تقسیم اروپایی آن دارد. اینها مثال هایی است از اکتشافات همزمان در اماکن مختلف در حوادث تاریخی. در این جا، قصد ما این است که از اکتشافات همزمان دیگری در فلسفه های صدرای دکارت و گسترش اروپایی آن در فلسفه کانت سخن بگوییم: کشف فاعلیت یا فعالیت نفس، که گرچه سابقه تاریخی آن شاید به ارسطو برسد و به خصوص سابقه آن را در فلسفه ابن سینا می توان یافت اما در فلسفه ملاصدرا شکوفا شد و همزمان با آن در تفکر غرب از کوچیتوی دکارت سر بر آورد و در فلسفه کانت به فاعلیت و خالقیت عقل انجامید.

این مقاله سعی دارد سیر تکاملی این اندیشه را از ملاصدرا تا کانت بررسی کند. در نظر ملاصدرا (و ابن سینا و...) در فلسفه اسلامی و دکارت و دکارتیان و کانت در فلسفه غرب، نفس جوهری است آگاه و فعال. فعالیت نفس که در عصر جدید منشأ تحولات عظیم در فرهنگ غرب واقع شد، در آراء ملاصدرا و دکارت مطرح شد و در فلسفه کانت بسط یافت.

#### ۱- سابقه تاریخی:

معنا و مفهوم نفس به عنوان یک جوهر مجرد غیر مادی به انکساغوراس می رسد که علاوه بر عناصر مادی به جوهری به نام «نوس» معتقد بود که چنانچه ارسطو در مابعدالطبیعه گزارش داده است به عنوان «خدای خارج از دستگاه» جوهری است مجرد، آگاه و فعال (منشأ حرکت). این جوهر مجرد روحانی در نوشته های افلاطون و ارسطو به

نام «نفس» (به تعبیر انگلیسی soul و اصل یونانی آن پسوخه) وارد مباحث فلسفی شد. ارسطو در مواضع متعددی به خصوص در رساله الف کبرا یا آلفای بزرگ با قدمای یونان که خود آنها را فیلسوفان مادی و طبیعی می‌نامد بر سر این مطلب به منازعه پرداخته است که معنا و اهمیت جوهر مجرد را دریافتند و جوهریت را در جوهر مادی خلاصه می‌کردند. سپس ارسطو در رساله دربارهٔ نفس به تعریف و تعیین حدود نفس و قوای آن پرداخت. نفس به اعتبار اینکه منشأ شناخت است دارای قوای مختلفی است که عالی‌ترین قوهٔ آن فاعل یا به تعبیر مشائیان پس از ارسطو عقل فعال نامیده می‌شود. عقل فعال جوهری است نامخالط، روحانی، آگاه و چنانکه از نامش پیداست فعال و این فعالیت البته چون عقل فاقد شأن فیزیکی و مادی است به صورت ادراک و شناخت بروز می‌کند.

از همان آغاز، در معنای افلاطونی-ارسطویی نفس، فعالیت در کنار آگاهی به عنوان صفت لازم ذات نفس و انفعال به عنوان صفت لازم ذات ماده معرفی شد. نه فقط در فیزیک جدید ماده به عنوان موجودی لخت یا ساکن (inerte) تعریف می‌شود بلکه در نظر ارسطو و افلاطون هم منشأ حرکت ماده الزاماً خارج از ذات ماده یعنی یک جوهر غیر مادی است. اینکه این جوهر غیر مادی را که قبول آن به معنای تسلیم به فلسفه ایدئالیسم است خدا بنامیم یا نفس یا عقل یا روح، چندان تفاوتی در اصل مطلب نمی‌کند. صرف نظر از نام خاص این جوهر، می‌توان آن را جوهر روحانی یا مجرد یا غیر مادی نامید. برای این جوهر عموماً سه صفت ذکر شده است: نظر به اینکه آگاهی از جنس و سنخ روشنایی است، متضاد آگاهی یعنی ابهام و تیرگی از لوازم مادیت است، پس جوهر مجرد یعنی جوهری که فارغ از کیفیت مادیت است الزاماً باید دارای روشنایی ذاتی یعنی آگاهی باشد چنانکه بین درجات آگاهی و مراتب مجرد از ماده نسبت مستقیم برقرار است. از اینجا لازم می‌آید که نفس به عنوان یک جوهر غیر مادی ذاتاً آگاه باشد. و اما ملازمت آگاهی و فعالیت در نفس اجمالاً به این ترتیب است که اصولاً فعالیت یا علّیت از لوازم ذات جوهریت است. فعالیت که از اشیاء صادر می‌شود نمی‌تواند متعلق به

اعراض آنها باشد؛ زیرا عرض در نهایت خود از سنخ فعالیت است که باید تکیه گاهی به جوهر داشته باشد. پس آنچه دارای شأن علیت است یا آنچه فعالیت از آن صادر می شود باید جوهر باشد. در جوهر نفس به فرض تجرد آن، آگاهی عین فعالیت و فعالیت عین آگاهی است. به عبارت دیگر، فعال بودن نفس به معنی آگاه بودن آن و آگاه بودن به معنی فعال بودن است. پس آگاهی به صورت فعالیت یا فعالیت به صورت آگاهی از آن جوهر غیر مادی یعنی نفس است زیرا ماده بنا بر اعتقاد اهل تحقیق از زمان ارسطو تا امروز (یعنی در فیزیک جدید) جوهری است ساکن ولخت یعنی دارای خاصیت اینرسی (inertid).

## ۲- نظر صدرا:

دو صفت آگاهی و فعالیت که از لوازم نفس است موجب حاکمیت نفس بر اعیان خارجی می شود. این حاکمیت در نظر ملاصدرا در حدی است که حتی محسوس بودن محسوسات و معقول بودن معقولات نه فقط مشروط به فعالیت نفس در قوای حس و عقل یا احساس و تعقل، بلکه موجودیت آنها تماماً و عیناً و مطلقاً چیزی جز محسوس بودن و معقول بودن آنها نیست. ملاصدرا می گوید: «محسوس از آن جهت که محسوس است، وجود آن فی نفسه همان وجود آن برای جوهر خاص است، و این نحو هستی، محسوسیت وجود آن است، همان طور که وجود معقول، از آن جهت که معقول است و معقولیت آن و محصول آن برای جوهر عاقل عیناً یک شیء واحد است.» (ملاصدرا، ج ۳، ۲۹۹) ملاصدرا این مطلب را در مواضع متعدد مورد تأکید قرار داده است چنانکه در جای دیگری می گوید: «همانا وجود بالفعل صورت معقول فی نفسها و وجود آن برای عاقل یک شیء واحد است؛ و همین طور محسوس از آن جهت که محسوس است، وجود آن فی نفسه و وجود آن برای جوهر خاص یک چیز است.» (ملاصدرا، ج ۳، ص ۳۱۳) به این ترتیب، معقولیت آنچه معقول است و محسوسیت آنچه محسوس است، قائم به قوای خاص و عاقل، یعنی به انشاء نفس یا اثر فعالیت نفس است؛

«زیرا وجود بالفعل معقول غیر از معقولیت آن برای عاقل چیز دیگری نیست.» (ملاصدرا، ج ۳، ص ۳۱۴) البته این فاعلیت نفس طبق سلسله تکاملی موجودات روحانی در نهایت ناشی از فاعلیت ذات باری تعالی است چنانچه ملاصدرا می‌گوید: «ابصار عبارت است از انشاء صورت مبصر توسط نفس به قدرت خداوند.» (ملاصدرا، ج ۸، ص ۱۹۷)

ملاصدرا از همین موضع علم ارتسامی یا انطباعی را انکار کرده و شبیه آنچه معاصر فرانسوی او یعنی دکارت باور داشت، به علم فطری معتقد است. این مطالب از زبان خود ملاصدرا عبارت است از اینکه حقیقت علم، حضور است در پیشگاه نفس نه حصول در نفس. وی در این مورد می‌گوید: «تعقل به حلول صورت معقول در عقل نیست بلکه به مثل آن نزد عقل واتحاد آن با نفس است. این مطلب در مورد تخیل نیز صادق است.» (ملاصدرا، ج ۳، ص ۳۸۲)

### ۳- نظر کانت:

قول به فطری بودن علم و نفی شأن حصولی آن از لوازم تجرد و روحانیت نفس است و سابقه تاریخی آن به افلاطون می‌رسد. اما در حد فاصل افلاطون تا کانت، مضمون دیدگاهی که از نظر امثال ملاصدرا و دکارت گذشته و به کانت رسیده است، از قول به فطری بودن علم به این معنی که نفس خزانه معرفت است (نظر افلاطون) به قول به فعالیت و خالقیت نفس به این معنی که علم اثر انشاء نفس است نزد ملاصدرا و کانت تحوّل یافته است. برای افلاطون، معنای علم فطری این است که نفس خود منبع و خزانه معرفت است و از طریق تذکر به منبع شناخت خود فعالیت می‌بخشد اما در نظر ملاصدرا، دکارت و کانت فطری بودن معرفت به این معنی است که نفس صور ادراکی را انشا می‌کند. لذا آنچه در این دیدگاه جدید مورد تأکید قرار می‌گیرد و شاید از چشم افلاطون پنهان مانده بود فعالیت و آفرینش‌گری نفس است. کانت معتقد است که در تمام احکام مربوط به زیبایی به احساس متکی هستیم که اولاً مشترک بین افراد و نه احساس یک فرد خاص

است؛ ثانیاً این احساس متکی بر تجربه نیست بلکه ناشی از الزام و ضرورت قوه زیبایی است. (کانت، نقد قوه حکم، ص ۱۴۹)

نه فقط در حوزه زیبایی که در اخلاق و سیاست نیز اصول و مبانی اثر انشاء نفس و به صورت فطری در ذات آن مسطور است. کانت در مورد مبانی فطری اخلاق می‌گوید: «عناصر فطری حسن سلوک عبارت‌اند از: حس اخلاقی، وجدان خیرخواهی (عشق به غیر) و عزت نفس. این عناصر فطری و غیر اکتسابی است.» (Kant, *Metaphysische anfangsgrunde der tugendlehre*, s.399)

در مورد مبانی حکومت، علاوه بر آزادی (اختیار) و برابری که کانت کراراً آنها را فطری و جزء ساختمان عقل عملی نامید و به خصوص آزادی را حق فطری نامیده است، در مورد قوای سه‌گانه حکومت که از مفهوم جامعه مشترک المنافع برخاسته‌اند صرفاً نسبت‌های سه‌گانه‌ای هستند که از اراده متحد مردم توسط عقل به نحو پیشینی استنتاج می‌شوند.» (Kant, *Mataphysische anfangsgrunde der rechtlehre*.S.338)

کانت نه فقط در حوزه فرهنگ، یعنی در اخلاق و دین و سیاست، بلکه در طبیعت نیز مفاهیم ارزشی را به صراحت به عقل نسبت داده و آن‌ها را اثر خلاقیت قوه عاقله دانسته است. در مورد شکوه‌مندی (یا به قول مترجم نقد قوه حکم: والایی) می‌گوید: «والایی در اشیاء طبیعی نیست بلکه فقط در معنای عقلی خود ماست.» (کانت، نقد قوه حکم، ص ۱۶۴) و باز در جای دیگری تأکید می‌کند که «والایی حقیقی فقط باید در ذهن فاعل داوری جستجو شود و نه در عین طبیعی که داوری درباره آن چنین حالتی را ایجاد می‌کند.» (کانت، نقد قوه حکم، ص ۱۷۲)؛ و باز می‌گوید: «والایی نه در هیچ یک از اشیاء طبیعت بلکه در ذهن ما جای دارد و این‌جا جایست که بتوانیم آگاه شویم که از طبیعت درونی و بنا بر این از طبیعت بیرون خود برتریم.» (کانت، نقد قوه حکم، ص ۱۸۳)

کانت در حوزه اخلاق، اراده یا عقل عملی را (در اصطلاح کانت عقل عملی همان اراده است) واضع قانون اخلاقی می‌داند. وی در این مورد می‌گوید: «اراده به سادگی تابع

قانون نیست بلکه چنان تابع آن است که باید خود به منزله واضع قانون به شمار آید و فقط بر این اساس تابع قانون است و می‌تواند خود را واضع آن بداند.» (کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۷۸) این قانون‌گذاری اراده صفت مشترک انسان‌هاست و به ذات عقل تعلق دارد؛ زیرا «اراده هر ذات خردمند اراده قانون‌گذار عام است.» (کانت، مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۷۸)

#### ۴- نتیجه

نتیجه این دیدگاه این است که وجود نفس عین حاکمیت آن است. عاقلیت نفس و حاکمیت آن به یک معنی است. ملاصدرا در این مورد می‌گوید: «وجود صور ادراکی، خواه معقول خواه محسوس، برای جوهر مدرک، مانند حصول خانه و اموال برای صاحب آن نیست. زیرا مورد اخیر در واقع حصول نیست بلکه فقط اضافه به آن است.» (ملاصدرا، ج ۳، ص ۳۱۹) این همان معنایی است که ملاصدرا آن را اتحاد عاقل و معقول یا اتحاد عاقل به معقول نامیده است. این اتحاد از لوازم منطقی قول به مجرد نفس است؛ زیرا مجرد و روحانیت نفس و عدم مخالفت آن با ماده مستلزم آگاهی ذاتی و فعالیت آن است و اگر چنین است قیام صور ادراکی به نفس باید قیام صدوری باشد. پس نفس باید صاحب و مالک و مبدع و آفریننده صور ادراکی باشد و در این صورت انسان دست‌کم در حوزه فرهنگ یعنی در مبانی اخلاق و سیاست و اقتصاد و حقوق و... باید واضع قانون باشد و این بخش از اتحاد عاقل به معقول مورد توجه متفکران غربی به خصوص کانت واقع شد. روایت کانتی اتحاد عاقل به معقول عبارت است از قول به حاکمیت نفس یا بهتر بگوییم حاکمیت انسان و تعیین نسبت آن با حاکمیت الهی. اگر بخواهیم به زبان فلسفی خودمان سخن بگوییم کانت در این مورد معتزلی می‌اندیشد. به این معنی که برای قوانین عقلی استقلال نفس الامری مستقل از اراده خداوند قائل است. چنانکه مثلاً در مورد قبح خودکشی می‌گوید: «خودکشی به این دلیل زشت نیست که خدا آن را ممنوع کرده است بلکه خدا آن را به این دلیل ممنوع کرده که زشت

است.» (کانت، درس‌های فلسفه اخلاق، ص ۱۶۵) این قوانین متعلق به ذات عقل است که گوهر انسان را تشکیل می‌دهد. لذا حاکمیت عقل به معنی حاکمیت انسان است و البته کانت کراراً عقل انسان را بخش الهی او تعریف کرده است. کانت در مورد انفکاک احکام عقل از اراده الهی و انتساب آن به عقل بشری می‌گوید:

قانون (عملی یا اخلاقی) قضیه‌ای است که حاوی یک دستور مطلق باشد. کسی که از طریق قانون فرمان می‌دهد [یعنی خداوند] قانون‌گذار است. او صاحب الزام قانونی است اما همیشه صاحب قانون نیست... قانونی که به نحو پیشینی و نامشروط و فقط از طریق عقل ما را ملزم می‌کند می‌تواند به عنوان قانونی که از اراده یک قانون‌گذار اعلی (بنابراین از اراده الهی) نشأت گرفته باشد، تعبیر شود یعنی اراده‌ای که فقط صاحب حق است بدون اینکه تکلیفی داشته باشد که البته فقط دال بر یک اراده اخلاقی است که اراده‌اش منشأ هر قانونی است بدون اینکه صاحب قوانین باشد. (Kant, *metaphysische anfangsgrunde der rechtleher*, s.22)

کانت برای اثبات حقیقت انفکاک قانون از اراده الهی و انتساب آن به عقل انسان می‌گوید:

در میان عناصر تعلقی اخلاق مفهوم وجودی کمال از مفهوم کلامی آن بهتر است... اولاً به این دلیل که ما تصویری از کمال الهی نداریم و فقط از مفاهیم ذهن خودمان می‌توانیم آن را استخراج کنیم ثانیاً اگر از استخراج معنای الوهیت در درون ذات خودمان بیهیزیم تنها مفهوم باقی مانده از اراده الهی برای ما عبارت است از میل به جلال و جبروت و ترکیب آن با مفهوم خوف انگیز اقتدار و مکافات که منشأ فساد اخلاق است. (کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۹۸).

کانت گاهی با صبغه‌ای ارسطویی می‌گوید:

تمام مخلوقات گوناگون با وجود عظمت و تنوعشان، اگر انسان به عنوان موجود عاقل وجود نداشت، عیب بود یعنی بدون انسان کل خلقت برهوتی پوچ و بی حاصل وبدون غایت نهایی بود... پس باید انسان به عنوان غایت نهایی خلقت فرض شود تا مبنایی عقلی برای توجیه هماهنگی ضروری طبیعت با خوشبختی او ... در دست باشد. (کانت، نقد قوه حکم، ص ۴۳۲)

اما اینکه انسان غایت تمام موجودات است صرفاً به معنی ارسطویی لفظ نیست؛ زیرا



کانت می‌گوید:

نتیجه‌ای که بر سر آن ستیزه نمی‌توان کرد این است که ذات خردمند پیرو هر قانونی که باشد، چون در نفس خویش یک غایب است باید بتواند خود را در برابر همان قوانین به منزله واضع قوانین عام بداند زیرا همین شایستگی آیین‌گزار او برای وضع قوانین عام است که او را به عنوان غایت مستقل ممتاز می‌کند. (کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۹۰)

اکنون با تثبیت حاکمیت نفس و تأکید بر قوه قوام بخش آن، مرحله بعدی اندیشه کانت متوجه تعمیم قوانین عقلی و گسترش آن به سطح کل انسانیت است تا بتواند اصل تساوی انسان‌ها را از آن استنتاج کند. استنتاج اصل برابری انسانها و تعمیم قانون حاکمیت نفس بر کل نوع انسان از اصل غایت‌مندی به این ترتیب است:

همه ذات‌های خردمند پیرو این قانون‌اند که هر یک از آنان باید با خویشتن و همگی افراد دیگر هرگز نه همچون وسیله ساده بلکه همیشه در عین حال به عنوان غایاتی مستقل رفتار کنند. از این جاست که به برکت قوانین عینی مشترک، ذات‌های خردمند با یکدیگر پیوستگی منظم دارند. یعنی جامعه‌ای پدید می‌آید که می‌توان آن را مملکت غایات نامید. (کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ص ۸۲)

اصل تعمیم قوانین عقلی یا تعمیم حاکمیت نفس از دو جهت مورد توجه کانت است: یکی شمول آن بر تمام انسان‌ها و دیگری استنتاج اصل برابری آنها در قلمرو حقوق؛ به قول کانت «قدرت قانون‌گذاری فقط می‌تواند متعلق به اراده متحد مردم باشد. پس چون این اراده منشأ تمام حقوق است قطعاً نمی‌تواند به کسی زیان برساند.» (Kant, *Metaphysiche anfangsgruade, rechtlehre...*, s.313) قدرت انشائی عقل به عنوان واضع قوانین حقوقی که در دو جلد کتاب مابعدالطبیعه اخلاقی با عنوان فلسفه حقوق و فلسفه فضیلت مورد بحث واقع شده است، ناشی از این همانی عقل عملی و اراده است. پیش از کانت، دکارت در کتاب قواعد هدایت ذهن اراده را منشأ باورهای دینی اعلام کرده بود. کانت اراده را با عنوان عقل عملی به کار می‌برد و در این مورد می‌گوید: «اراده در واقع خود هیچ زمینه تعیین‌کننده‌ای ندارد بلکه تا آنجا که می‌تواند تعیین‌کننده

گزینش باشد همان عقل عملی است.» (Kant, *Metaphysiche anfangsgruade*)  
(*rechtlehre...*, s. 213)

اصل برابری که در فرهنگ غرب از زمان دکارت تا کانت به کرسی اثبات نشست و به تدریج به صورت یکی از مفاهیم کلیدی عصر جدید در آمد، به صورتی نسبتاً کم رنگ مورد توجه ملاصدرا واقع شده است. ملاصدرا در این مورد می گوید:

هر کس یکی از علوم خوض و ممارست کند و ممارست خود را در آن استمرار بخشد باید کم و بیش به استخراج چیزی دست یابد که متقدمان و استادان او به آن دست نیافته اند. زیرا باب ملکوت بر کسی بسته نیست مگر اینکه در نفس او ممانعتی وجود داشته باشد. (ملاصدرا، ج ۳، ص ۳۸۵)

به این ترتیب، قول به جوهریت و تجرد نفس که در فلسفه افلاطون تأسیس شد، در آراء کانت به حاکمیت نفس بر جهان منتهی شد و استقلال اراده انسان را از آنچه غیر انسان است به ارمغان آورد. نفس به واسطه عالی ترین قوه خود، یعنی عقل، منشأ تأسیس فرهنگ است و اصول اخلاق و سیاست و حقوق و سایر شقوق فرهنگ بشری را وضع و اجرا می کند و چون عامل اجرای احکام عقل در طبیعت، انسان است، حاکمیت عقل یا نفس به حاکمیت انسان بر طبیعت و تعیین ارزش امور و حدود طبیعی توسط انسان می انجامد. در آراء ملاصدرا و کانت هر دو شأن الهی نفس محفوظ است و در واقع ذات انسان تجلی الوهیت در طبیعت است و گویی زبان حال هر دو این است که انسان مأمور اجرای احکام الهی در عالم خاکی است.

منابع و مآخذ:

- کانت، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشرنی، ۱۳۷۷.  
کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.  
کانت، درس های فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر صانعی دره پیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۰.

ملاصدرا، الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۱.

Kant. *Metaphysische Anfangsgrunde der Tugendlehre*. Knemann, 1995.

Kant. *Metaphysische Anfangsgrunde der Rechtlehre*. Knemann, 1995.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی